

چرا شناخت جوامع دانایی مهم است؟

مقدمه

تغییرات پیچیده جهانی که اکنون در آن به سر می‌بریم، در عمق و عظمت، با تغییرات حاصل از گذار جامعه از دوران کشاورزی به صنعتی قابل مقایسه است. باید با برنامه‌های دقیق و خردمندانه به این تغییر توجه کرد.^۱ تکثیر و ازدیاد دانش فنی، به‌تنهایی برای شکل‌گیری حیات در جامعه مبتنی بر دانش کافی نیست. بزرگ‌ترین مسئله جامعه دانایی ریشه در این واقعیت دارد که این مفهوم، استعاره‌ای عقیم و افزوده‌ای غیررُشنگر به ایده اقتصاد دانش‌محور است.^۲

پرسش ۱: چرا شناخت جوامع دانایی مهم است؟

ده پاسخ برگزیده:

۱. برای اجتناب از بازی‌های الفبایی و زبانی...

کلمه‌های «دانایی» و «دانش»^۳ و صورت اختصاری آن (k) پیشوندی شده است که در گفتارهای جدید تغییرات و تحولات توسعه‌ای کاربردهای وسیعی یافته

1. Michel Demazure, "New governance for a new society," Organization for Economic Cooperation and Development, *The OECD Observer*, Paris, July 2001, p 3.

2. Sheldon Ungar, "Misplaced metaphor: A critical analysis of the 'knowledge society,'" *The Canadian Review of Sociology and Anthropology*, Toronto, Aug. 2003, Vol. 40, Issue 3; p 331.

3. knowledge

است. این پیشوند، در کنار گستره وسیعی از پیشوندهای مرسوم دیگر قرار گرفته است: اطلاعات^۱ و (i)؛ دیجیتالی^۲ و (d)؛ الکترونیکی^۳ و (e)؛ همراه^۴ و (m)؛ شبکه‌ای^۵ و (n). هر یک از این واژگان و اصطلاحات ناظر بر یکی از زوایای ورود فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات در زندگی ما است. این واژگان بر سر مهم‌ترین مفاهیم امروزی می‌نشینند و آنها را تعریف می‌کنند: جامعه، اجتماع، دولت، شهروند، تجارت، اقتصاد، آموزش و غیره. واژگان جدیدی که پدید می‌آید در بیشتر بحث‌های مربوط به روش‌ها و اهداف توسعه ظاهر می‌شوند. واژگان جدید در اسناد برنامه‌ای و راهبردی، در طرح‌ها و برنامه‌ها و نیز در مباحث و گفتارهای سیاسی ظهور می‌یابند. از این رو، نیاز به توجه و بررسی دقیق دارند.

به علاوه، این واژگان آن قدر آزادانه و بی‌قاعده به کار گرفته می‌شوند که امکان استفاده دلخواهانه و مترادف آنها وجود دارد.^۶ به این ترتیب، گروهی درباره «جامعه اطلاعات» صحبت می‌کنند و گروهی دیگر از عبارت «جامعه دانایی» استفاده می‌کنند. آیا این واژگان یکی هستند و نیاز به توجه ندارند؟ مردمی که دولت‌هایشان از «جامعه اطلاعات» سخن می‌رانند باید بیشتر احساس امنیت داشته باشند یا آنهایی که زیر پرچم حرکت به سوی «جامعه دانایی» حرکت می‌کنند؟ هر واژه‌ای بار معنایی خاص خود را دارد. بنابراین، هر یک از این پیشوندها، چه تغییر خاصی در معنای واژه می‌دهد؟ آیا «تجارت دیجیتالی» همان

1. information
2. digital
3. electronic
4. mobile
5. networked

۶. برای مثال تافلر در اثر مشهور خود، «جابه‌جایی در قدرت»، واژگان «داده»، «اطلاعات»، و «دانش» را به صورت مترادف به کار می‌گیرد:

A. Toffler, "Powershift: Knowledge, Wealth and Violence at the Edge of the 21st Century", Bantam Books, 1990.

«تجارت الکترونیکی» است؟ آیا «اقتصاد دیجیتالی» همان «اقتصاد دانش محور» است؟ ما «شهروند شبکه‌ای» خواهیم بود یا اصطلاح «شهروند سیار» اطلاق بهتری است؟ آیا دولت‌های ما «دولت الکترونیکی» خواهد بود یا به سوی «دولت دانایی» یا «دولت شبکه‌ای» حرکت می‌کنند؟ دست آخر، در این تغییرات واژگانی و زبانی، باید چگونه منظر و جایگاهی اتخاذ کنیم؟

۲. برای شناخت اهمیت توجه به دانش...

این گزارش از بازی الفبایی فوق، حرف (k) را انتخاب کرده است که نماینده دانایی و دانش است. این انتخاب با این امید انجام شده است که وقتی به شناختی از معنای «جامعه دانایی» رسیدیم، این شناخت در مقام شاخص و مبنایی برای سنجش و قضاوت در ادامه بحث ما درباره آینده خود به کار آید؛ آینده مشترکی که در آن فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات نقش برجسته‌ای دارند.

امید است، این انتخاب به شناختی از جریان‌ها و پدیده‌هایی بیانجامد که مردم باید بشناسند و به دقت پیگیری کنند؛ از این راه می‌توان پدیده‌های جدید را به گونه‌ای اداره کرد که به نفع همگان باشد.

انتخاب «دانایی» تصادفی و اتفاقی نبوده است.

این واژه ریشه در تعهدی بنیادی دارد که دانش^۱، و نه اطلاعات صرف، یا فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات خالی، زندگی‌های ما را متحول و غنی خواهد ساخت.^۲

۱. برای تعاریف دانش، اطلاعات، و دانش ضمنی، به دومین پاسخ، ذیل پرسش دو مراجعه کنید.

۲. این مسئله مورد اجماعی وسیع قرار دارد. پیتر دراگر، ابداع‌گر مفاهیم «کار دانش محور» و «کارگر دانش» می‌نویسد: «بزرگ‌ترین چالش پیش‌روی شرکت‌های تجاری در کشورهای توسعه‌یافته جهان، افزایش بهره‌وری کارگران دانش و خدمات است. این چالش در برنامه کاری مدیریتی چند دهه آتی قرار گرفته و در نهایت عملکرد رقابتی شرکت‌ها را تعیین خواهد کرد. مهم‌تر آن‌که، بافت اجتماعی و کیفیت زندگی در دولت‌ملت‌های صنعتی را هم تعیین خواهد نمود. مراجعه کنید به:

P. F. Drucker, "Post-Capitalist Society, Oxford: Butterworth Heinemann", 1993.

این واژه ریشه در تجربه تغییرات روزافزون و سریعی دارد که همه فضاها را زیستی و کاری مردم را تغییر می‌دهد^۱. این تجربه به ما می‌گوید در وضعیت‌هایی که با آشفتگی، پیچیدگی و سیالیت مشخص و تعریف می‌شوند، وقتی زمینه‌های طرح مسئله ساختارهای دقیق و نتایج قطعی ندارد، تصمیم‌گیران به ناچار از جریان ثابت اطلاعات به دانش ضمنی و شهودی روی می‌آورند^۲. در نهایت، و از همه مهم‌تر آن‌که، این واژه ریشه در این واقعیت دارد که در پایان قرن بیستم به فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات نوبی دست یافته‌ایم. انسان به مهارت جدید و مؤثری دست یافته است: راه تولید انبوه دانش را یافته‌ایم. این توان را به صورتی عام و کلی کسب کرده‌ایم. کاربرد این روش، به حوزه خاصی از فعالیت‌های انسانی محدود نمی‌شود.

۳. برای شناخت چارچوب به‌کارگیری دانش در خدمت توسعه انسانی...

ترکیبی از این امیدهای موجه، انتظارات مثبت، و ظرفیت‌های جدید باعث می‌شود توسعه و کاربرد دانش و نیز زندگی در «جامعه (مبتنی بر) دانش»

۱. مقایسه کنید با نظر شارمر، آرتور و دیگران که ضمن پذیرش اصل تغییر و استمرار آن در طول دوره‌های مختلف تاریخی، تغییرات کنونی را به‌لحاظ سرعت، بسامد، گستره، شتاب و اهمیت، متفاوت و متمایز از تغییرات دوره‌های پیشین تاریخی خوانده‌اند. آنتونی گیدنز هم این وضعیت را در پیامدهای مدرنیته (که به فارسی ترجمه شده است) با عنوان «نهادینه‌شدن شک» توصیف می‌کند. رجوع کنید به:

C. Otto Scharmer, W. Brian Arthur, Jonathan Day, Joseph Jaworski, Michael Jung, Ikujiro Nonaka, Peter M. Senge, "Illuminating the Blind Spot: Leadership in the Context of Emerging Worlds", www.dialogonleadership.org.

۲. مقایسه کنید با نظر ماری م. براون و جفری ل. برودنی: «وقتی زیرساخت و زمینه طرح مسئله ساختار خوبی دارد، تصمیم‌گیران به فناوری‌های خودکارسازی و اطلاعات اعتماد بیشتری دارند. وقتی زیرساخت مسئله به‌خوبی شکل نگرفته باشد و نتایج قطعی و مشخص نباشد، تصمیم‌گیران بیشتر به دانش ضمنی و شهودی اتکا می‌ورزند. منبع:

Mary Maureen Brown and Jeffrey L. Brudney, "Learning Organization in The Public Sector".

به‌عنوان علاقه و نیاز درجه اول برای کلیت جامعه تعریف و تعیین شود. به‌نظر می‌رسد، مردم بر این باور باشند که دانش در همه جلوه‌ها و چهره‌هایش، آنها را به اهداف پیچیده^۱ برای دستیابی به کیفیت بالای زندگی برای همه مردم همه جا نزدیک‌تر می‌کند.

منظور آن نیست که پیش از این به شناخت وسیعی از این توسعه و پیامدهای آن در جهان دست یافته‌ایم یا از حداکثر امکانات مهارت‌های جدید برای تولید انبوه دانش استفاده کرده‌ایم. البته، فرصت‌های توسعه‌ای جدید برای همه نهادهای اجتماعی^۲ و در همه جا وجود دارد. بازگرداندن این گول به چراغ، اگر غیرممکن نباشد بسیار دشوار بوده و هزینه‌های بلند مدت سنگین و گزافی را در پی خواهد داشت. گزینه برتر آن است که در صورت نیاز، نهادهای اجتماعی به بازسازی درونی خود و سازگاری با شرایط جدید پردازند.

چنین بازسازی‌ها و تغییراتی در نهایت سیر منطقی خود به تغییر در الگوی توزیع قدرت و ثروت می‌انجامد. از این رو، چنین فرآیندی را نمی‌توان «مربوط به فناوری» یا «بازار - محور» نامید. مسئله را باید در ماهیت اصلی آن تعریف کرد: مسئله سیاسی زمان ما.

جهانی که با این تغییرات مواجه شده است بیشتر به نحوی سازماندهی شده است که تعارض‌های منفعتی را به‌سوی فضاهای عمومی می‌کشاند و با استفاده از ابزارهای مردم‌سالارانه آنها را حل می‌کند. همچنین نظم این دنیا، به‌گونه‌ای است که

۱. در اینجا لازم است، میان اهدافی که جامعه برای خود و در جریان بحث‌های داخلی خود تدوین می‌کند و اهدافی که دولت یا حکومت، بدون مشارکت واقعی مردم برای خود تدوین می‌کند، تمایزی قائل شد.

۲. از نظر این گزارش، «نهاد» آن روش، کاربرد، رویه، عادت، عرف، پیمان، الگو، نظم، اصل ناظر، یا هر عنصر مستقر در حیات سیاسی یا اجتماعی مردم است که به‌عنوان بخش اساسی فرهنگ پذیرفته شده است و در خدمت برآوردن نیازهای جامعه‌ای سازمان‌یافته یا اهداف عمومی تمدن قرار دارد.

اقتضاء می‌کند که نیازهای انسان به بازار آمده و با سازوکارهایی از قبیل تقسیم کار و تجارت رفع شوند. در واقع، وقتی از آوردن دانش تولیدشده به صورت انبوه سخن می‌گوییم، در عین حال، دربارهٔ قرار دادن آن در میانهٔ سیاست‌های مردم‌سالاری و اقتصادیات بازار سخن می‌گوییم^۱. چنین امری، پیامدهای مهمی دارد.

۴. برای بررسی دقیق‌تر وسعت چالش‌های پدید آمده در عرصهٔ سیاست...

در نظام‌های مردم‌سالاری^۲ امروزی، اقلیت‌هایی^۳ وجود دارند که توان اثرگذاری

۱. درصد کمی از مردم در کشورهای زندگی می‌کنند که خود را مردم‌سالار تعریف نمی‌کنند. درصد کمتری از مردم در «اقلیم‌های بدون حاکمیت» به سر می‌برند. بیشتر این جوامع، تحت حاکمیت‌های قبیله‌ای با قدرت اجرایی قوی به سر می‌برند. در برخی از این کشورها، بخش وسیعی از مردم (مانند زنان یا اقلیت‌ها) از مشارکت در حاکمیت منع شده‌اند. تا جایی که به بازار مربوط است، دوران سرکوب جمعی به سر آمده است. بازارها به یک‌باره پدید می‌آیند و غیرقابل مهار و سرکوب هستند. به همین خاطر است که بازارها در همه جا هستند؛ حتی وقتی که نظامی حقوقی برای پشتیبانی از قراردادها وجود ندارد و یا حتی در مناطقی که اصل تجارت، غیرقانونی است: اولسون، قدرت و بالندگی؛ گذار از دیکتاتوری‌های سرمایه‌داری و کمونیستی» (۲۰۰۰).

۲. این گزارش، همان‌طور که در طول ارائهٔ آن آشکار خواهد شد، جانب مردم‌سالاری‌هایی را می‌گیرد که بر حقوق فرد و حاکمیت عمومی استوار است. و ناگزیر از پذیرش این واقعیت است که «مردم‌سالاری‌های موجود»، از عمق کافی برخوردار نیستند. همان‌طور که در موارد متعدد بیان شده است، این عمق را می‌توان از طریق اعطای حاکمیت به مردم و احیای حقوق فردی به دست آورد.

۳. فرناند برودل می‌نویسد: «در بالای هرم، تعداد محدودی از انسان‌های صاحب امتیاز قرار گرفته‌اند. همه چیز در دست این گروه کوچک است: قدرت، ثروت، سهم عظیمی از تولید افزوده. این همان گروهی است که حکومت می‌کند؛ مدیریت می‌کند؛ هدایت می‌کند؛ تصمیم می‌گیرد؛ بر استمرار سرمایه‌گذاری و از این طریق بر تولید نظارت دارد آنچه شگفت‌انگیز است این حقیقت است که این گروه صاحب امتیازهای ویژه، همیشه کوچک است. از آن‌جا که پیشرفت اجتماعی رخ می‌دهد و از آن‌جا که این گروه صاحب امتیاز کوچک، از مازاد ارزش‌های اقتصادی تولیدشده در جریان کار گروه محروم، روزی می‌خورد، هرگاه آن مازاد افزایش می‌یابد، گروه برگزیدهٔ بالای هرم هم باید گسترده‌تر شود؛ اما حتی در قرن بیستم هم این گروه رشدی نیافته است.» مراجعه شود به:

Fernand Braudel, "The Wheels of Commerce", University of California Press, Berkeley – Los Angeles, 1992.

بر سیاست‌های عمومی و استفاده از نظارت‌های عمومی قدرت، به نفع خود را دارند^۱. وجود چنین اقلیت‌هایی طبیعی است. توان آنها برای اثرگذاری در سیاست‌های عمومی و استفاده از نظارت‌های عمومی بر قدرت، به نفع خود هم پدیده‌ای تاریخی است. این اقلیت‌ها با توجه به درصد جمعیتی که نمایندگی می‌کنند، خیلی کوچک هستند و از این رو، می‌توانند آسیبی را که کنش‌های آنها به کلیت جامعه وارد می‌آورد به راحتی فراموش کنند. آنها وجود خود را مدیون برخی فرآیندهای ناکارآمد مردم‌سالاری و انفعال سیاسی شهروندان هستند. وقتی چنین شرایطی ادامه می‌یابد، در جهت مهار اقلیت و تأمین منافع خاص آن اقلیت، می‌توان سیاست عمومی و قدرت مورد نظارت عمومی را برای توزیع مجدد منابع عمومی و فرصت‌های توسعه‌ای به کار برد. چنین است که در سوی دیگر مسئله، (در تأمین منابع و فرصت‌های توسعه‌ای) کسری و کاستی رخ می‌دهد. چنین نقصانی، به کم توسعه‌یافتگی انسانی می‌انجامد^۲. برای جبران این

۱. مقایسه کنید با نظر ژاک بودو: «کشف دوباره مسیر عدالت اجتماعی ضروری است. می‌گوییم کشف دوباره، زیرا ایدئولوژی‌های غالب و حاکم در چند دهه اخیر، آسیب‌های فراوانی به آرمان‌های برابری و برادری وارد آورده‌اند. در کلیت جهان، انواع نابرابری‌های در حال رشد و افزایش هستند: میان کشورها، و با نمودی بیشتر، میان گروه‌های اجتماعی. یک طبقه مرفه، که در موضع غالب قرار دارد، درآمدها، دانش، روابط اجتماعی، استعدادها، و حتی امید را در اختیار خود دارد. اقتصاد آزاد و عقب‌نشینی دولت در تمکین به منافع خصوصی و خاص، از جمله منابع اصلی نابرابری و بی‌عدالتی است که هیچ نهادی در جامعه مدنی آن را تحمل نخواهد کرد.» مراجعه کنید به:

Jacques Baudot, "The Necessary Reinforcement of States", a paper prepared for the panel discussion "Third Way", held at the United Nations in New York on 10 November 1998 (unpublished).

۲. «...» توسعه انسانی نیاز به رفع منابع اصلی مخالف با آزادی دارد: فقر و استبداد، فرصت‌های ضعیف اقتصادی و فسادهای نظام‌مند اجتماعی. به رغم افزایش رشد بی‌سابقه رفاه کلی، بخشی عظیم (شاید اکثریت) مردم جهان امروز از آزادی‌های اولیه محروم هستند. (... آزادی، پنج صورت متمایز دارد:

۱- آزادی سیاسی؛ ۲- تسهیلات اقتصادی؛

۳- فرصت‌های اجتماعی؛ ۴- شفافیت؛ ۵- امنیت حمایتی.

جریان، باید انتقالی رخ دهد: نظامی مردم‌سالار که تحت نظارت اقلیت‌هایی قرار دارد که برای خود منافع خشک و خاصی دارند (همچون نظام‌های مردم‌سالار کنونی)، باید نظام نظارتی اکثریتی را هم به نمایندگی از منافع عمومی و فراهخصوصی، درون خود تعبیه کند. از این طریق، قدرت عمومی با منافع همگان همخوانی می‌یابد^۱ (قطعه ۱ را ببینید).

این توصیف عام، در مورد بیشتر نقاط جهان، هم در سطح محلی و هم در سطح جهانی صادق است. تنها تمایزی که می‌توان یافت میان سطوح محلی و جهانی است: در مقیاس درآمدهای عمومی جهانی، اقلیت‌ها خیلی کوچک‌ترند و میل به فراموشی آسیب‌هایی که به کل جهان وارد می‌شود، خیلی بیشتر است.

۵. برای بررسی دقیق‌تر وسعت چالش‌های پدید آمده در عرصه اقتصاد...

کم و بیش در سراسر جهان، این اقلیت‌ها هستند که جایگاه نخبگان اقتصادی هستند. آنها مشغول فعالیت‌های اقتصادی‌اند و در مقام صاحبان سرمایه‌های اقتصادی و سرمایه‌گذار، از نهاد بازار برای سازماندهی اقتصاد بهره‌برداری می‌کنند. آنها از موقعیت سیاسی برای ارتقای وضعیت خود در بازار بهره می‌برند و از این طریق فرآیندهای رقابتی در عرصه‌های اقتصادی را دور می‌زنند. تحت شرایط کنونی بازار، جاه‌طلبی‌های افسارگسیخته و توجه به سود و بازده، بسیاری از تولیدکنندگان و عرضه‌کنندگان کالاها و خدمات را بر آن داشته است که از بخشی از هزینه‌های واقعی تولید این کالاها و خدمات بکاهند. از سوی دیگر، دانش «اجرایی» تولیدشده به صورت انبوه، فرصت‌های سرمایه‌گذاری سودآوری را برای

آزادی‌های فردی مقوله‌ای اجتماعی هستند که رابطه مستقیمی با ساخت اجتماعی آنها و استفاده فردی از آنها دارند.» منبع:

Amartya Sen, "Development as Freedom", Knopf, NY, 1999, p 3.

۱. این ایده در صورت‌های مختلف در نوشته‌های مربوط به رشد و توسعه، در هر دو گروه کشورهای در حال توسعه و کشورهای توسعه‌یافته، بیان شده است. رجوع کنید به:

William Easterly, "The Elusive Quest for Growth: Economists' Adventures and Misadventures in the Tropics", Cambridge, MIT Press, 2001.

تولید کالاهایی با محتوای مخاطره‌آمیز ایجاد می‌کند.

تفاوت میان هزینه کامل تولید و ارزش کالاها و خدماتی که در بازار ظاهر می‌شوند، باعث افزایش سود تولیدکننده شده و به میزانی برابر با اثرات بیرونی منفی باعث وارد شدن خسارت به کلیت جامعه می‌شود. چنین پدیده‌ای همیشه در جریان بوده است. امروزه با ورود کالاهایی به بازار، این خسارت پیچیده‌تر و بیشتر شده است و هیچ تضمینی برای سلامت آنها برای زندگی انسانی و کلیت زندگی وجود ندارد.

در بازار، همه حساب‌ها در نهایت، و شاید با مدتی تأخیر، تسویه می‌شود. حساب‌های ناشی از خسارات وارده بر کلیت جامعه به صورت یک قاعده، در قالب فرصت‌های توسعه‌ای از دست رفته، تباهی زیست‌بوم^۱، و در مخاطره‌آمیز شدن روزافزون حیات (به صورت مستقیم یا از طریق اثرگذاری‌های خاص بر زیست‌بوم) تسویه می‌شود. طبیعی است که جامعه می‌تواند از نیروهای خود باری را کاهش دهد یا به ریشه‌کنی خسارات وارد شده بر کلیت جامعه بپردازد. این کنترل، بیشتر از طریق هم‌دستی میان اقلیت‌های فعال در عرصه‌های اقتصادی، دولت، و حداقل بخشی از نهادهای علمی و دانشگاهی و بخش تولید فرهنگ عامه یا همان «صنعت فرهنگ» اعمال می‌شود.^۲ برای برگرداندن این

۱. سرنوشت زیست‌کره به مسئله اساسی مردم و غالب اقتصاددانان تبدیل می‌شود. «سومین جریان تاریخی، فشار روزافزون بر منابع و محیط زیست است. پیش از این اقتصاددانانی همچون مالتوس و اعضای انجمن روم (که در دهه ۱۹۷۰ سقوط اقتصادی جهان را بر اثر پایان منابع انرژی پیش‌بینی کرده بودند) به این نکته اشاره کرده بودند. در دوره‌های پیشین تاریخی، این چنین پیش‌بینی‌هایی با نوآوری‌های جدید فنی و سازوکارهای اقتصادی نقض می‌شد. آیا ترس‌ها و اضطراب‌های کنونی هم محو خواهد شد؟ شاید چنین نباشد. اقتصاددانان بیشتر و بیشتری از این ترس سخن می‌گویند و توجه خود را به مسائل زیست محیطی و توسعه پایدار معطوف می‌کنند.» منبع:

The Economist, 9 March 1991.

۲. «صنعت فرهنگ» از نظر والتر بنیامین و تئودور آدورنو عبارت است از نظام رسانه‌های جمعی که روابط مستحکم و پیچیده‌ای با الگوهای تولید، توزیع، مبادله، و مصرف دارد. در نتیجه فرهنگ،

جریان نیاز به یک گذار داریم: گذار از اعتیاد بازار که منجر به ایجاد حداکثر «خسارت به کلیت جامعه» می‌شود (وضعیتی که بازار کنونی دچار آن است) به سوی بازاری که بدون کاستن از هزینه‌ها از طریق آسیب‌رساندن به مردم و زیست‌بوم، به کارآمدی برسد. چنین رویه‌ای، بازاری را می‌طلبد که علاوه بر نیاز مصرف‌کنندگان، نیاز شهروندان آگاه را هم در نظر داشته و در پی برآورده‌ساختن آنها برآید.^۱

در حال حاضر، بازارهای جهانی بدون محلی برای گردآمدن و تظاهرات جهانی، با وجود حکومت‌های محلی مشتاق برنده‌شدن در همه مسابقات جهانی، و سرمایه‌گذاران جهانی و نهادهای اقتصادی بین‌المللی که برندگان این مسابقات را تحسین می‌کنند، همه در کار ایجاد شرایط و بسترهای مناسب برای اعتیاد بیشتر بازار هستند.

۶. برای شناخت پرسیدنی‌ها...

دانش تولیدشده به صورت انبوه وارد صحنه می‌شود.

اگر چنین دانشی بخواهد در چارچوب مردم‌سالاری‌های بازاری توصیف شده در

تبدیل به یک کالا شده و در صنعت فرهنگ، همچون دیگر کالاها و خدمات، به تولید و تولید انبوه می‌رسد. در اثر این فرآیند، امکان دست‌کاری در اذهان مردم به وجود می‌آید. منبع:

<http://www.whatis.com>

۱. در حال حاضر، بحث درباره این موضوع براساس «فرضیه کواس» انجام می‌شود، که گمراه‌کننده است. در جهان انتزاعی رونالد کواس (Ronald Coase) هر چیزی که هر ارزشی دارد، مالکی هم دارد و مسئله اصلی، خسارت‌های اقتصادی است. در دنیای واقعی همه ارزش‌ها را نمی‌توان بر اساس اقتصادیات تعریف کرد. در «فرضیه کواس» فقط دو بازیگر تعریف می‌شود: مقررات حکومتی و نیروهای بازاری. این فرضیه، مقررات حکومتی را با نیروهای بازار جابه‌جا می‌کند و از نیروهای بازار می‌خواهد که بازار را با مقررات درونی خود تنظیم کنند. این گزارش بر این نظر است که نیروهای بازار را می‌توان خنثی تعریف کرد؛ به گونه‌ای که «حق مالکیت» انسان نسبت به فرصت‌های توسعه انسانی، و محیط زیست سالم، بیش از هر استحقاق حقوقی دیگر ارزش داشته باشد. می‌توان این فرضیه پیشنهادی را «فرضیه جامعه دانایی» نامید.

بالا رونق یابد، نیازی به تغییرات ساختاری و دستکاری نهادها وجود ندارد. برای تبیین دلایل صدور چنین حکم مهمی، کافی است ببینیم چگونه این چارچوب می‌تواند تولید انبوه و کاربرد انبوه را پشتیبانی کند! با توجه دقیق به ویژگی‌های ساختاری و یافتن پاسخی برای پرسش‌های زیر می‌توان بخشی از این سازوکار را شناسایی و ارزیابی کرد:

۱. سطح و جغرافیای توسعه انسانی و توسعه اطلاعاتی مورد نیاز برای پشتیبانی از تولید انبوه، کدام است؟

۲. آیا چارچوب سیاست‌های مردم‌سالاری و ساختار فرآیندهای موجود در اقتصاد مبتنی بر بازار (که در بالا توصیف شد) با ویژگی‌های خاص هر یک، قادر به تخمین سطوح و توزیع جغرافیایی توسعه انسانی و توسعه اطلاعاتی هست؟

۳. در حالتی متعادل، دانش تولیدشده به صورت انبوه، چه تأثیری بر خسارت‌های وارد آمده بر کلیت جامعه (مطابق توصیف بالا) خواهد داشت؟

۴. در صورتی که دانش تولیدشده به صورت انبوه باعث افزایش خسارت‌هایی شود که بر کلیت جامعه وارد می‌شود، آیا این خسارات از حد توان و ظرفیت جامعه و زیست‌بوم فراتر می‌رود؟

[تا جایی که به آخرین پرسش مربوط است، هنوز هیئت داوران مشخص نشده است، اما حتی در سرعت و حجم کنونی رشد توسعه و تولید دانش، شواهد مستند کافی برای وجود جریان جدیدی که این روند را متوقف می‌کند، وجود دارد. پیامدها و عاقبت دانش تولیدشده به صورت انبوه، بدون آن‌که در انتظار حکم نهایی تاریخ باشیم، مردم را به یاد جریان‌های توسعه‌ای پیشین انداخته و فکر جدیدی را در میان آنان به وجود آورده است: در جهان پسامدرن، نیاز به بسط اهداف انسانی توسعه داریم؛ حال نوبت آن است که خواهان سطح بالای کیفیت و امنیت زندگی باشیم.]^۱

۱. مقایسه کنید با این نظر: «دانشمندان می‌گویند در حال حاضر در دوران جدیدی از تاریخ زمین،

۷. برای شناخت دیدنی‌ها...

اگر چارچوب سازمانی توصیف شده در بالا توان کمک به سطوح مطلوب کیفیت و امنیت زندگی را نداشته باشد؛ اگر دوباره همان دانش تولیدشده به صورت انبوه ناشی از تولید کالاها و خدمات بازاری، باعث افزایش خسارت بر کلیت جامعه شود؛ و اگر چنین امری فراتر از توان تحمل جامعه یا زیست‌بوم باشد، تغییرات نهادی و سازمانی امر اجتناب‌ناپذیری خواهد بود. این تغییرات باید پاسخ‌های مناسبی به سه مسئله اساسی داشته باشند:

۱. اصلاح آن شرایط و مقتضیات سازمانی که قدرت منافع کوچک را در بند

می‌سازد؛

۲. مشوق‌ها، فرصت‌ها، و منابعی برای مشارکت فعال شهروندان در سیاست؛

۳. سازوکارهایی برای کاهش شدید یا ریشه‌کنی کلی خسارات وارده بر

کلیت جامعه در جریان تولید بازاری کالاها و خدمات.

۸. برای شناخت مفاهیم متفاوت پیشرفت...

اصطلاح «جامعه دانایی» بارهای معنایی و پیام‌های مثبتی را به همراه دارد. دانش

دوران آنتروپوسین، به سر می‌بریم. در این دوران، خود ما انسان‌ها نیروی اصلی کره زمین هستیم. برخی از دانشمندان برجسته بر این نظرند که موفقیت ما بیش از حد بوده است. یعنی فشار بی‌سابقه انسان بر زیست‌سامانه زمین، آینده ما به عنوان یک گونه را هم به مخاطره انداخته است. از نظر کارشناسان، در شش حوزه بحران‌هایی شکل می‌گیرد: غذا، آب، انرژی، تغییرات اقلیمی، تنوع زیستی، آلودگی. همه این شش حوزه بحران‌خیز، با هم ارتباطات و وابستگی‌های درونی دارند. چالشی که پیش روی ما است، ربطی به احساس گناه ما ندارد و بیشتر مبتنی بر این شناخت عمومی است که سقوط یا موفقیت، کل گونه انسان را دربرمی‌گیرد و محدود به یک گروه، ناحیه، یا فرد خاص نیست. ابتکار، خلاقیت و فناوری امید فردایی بهتر را ایجاد می‌کنند. اما این امید می‌تواند فقط یک امید باشد. برای نجات ۳۰۰۰۰ کودک زیر پنج سالی که هر روز از گرسنگی یا بیماری‌های ساده می‌میرند، نیاز به فناوری‌ها و ابتکارهای پیچیده نیست. بقای آنها بقای ما هم هست». منبع:

Alex Kirby, "Planet under pressure", BBC World News Service, accessed on 18 November 2004 at <http://news.bbc.co.uk/1/hi/sci/tech/3686106.stm>

بیشتر همنشین با پیشرفت است. از این رو، شناخت دقیقی از «جوامع دانایی» ضروری است؛ چرا که مفهوم «پیشرفت» به معنای رشد (چه چیزی؟) یا «حرکت به جلو» (به کجا؟) می‌تواند گمراه‌کننده باشد.^۱

«پیشرفت» می‌تواند به معنای ثروت بیشتر باشد، بدون آن که چگونگی توزیع این ثروت اهمیت داشته باشد؛

«پیشرفت» می‌تواند به معنای دانش بیشتر باشد، بدون آن که چگونگی کاربرد این دانش اهمیت داشته باشد؛

«پیشرفت» می‌تواند به معنای ارتقای روزافزون سطح کیفیت و امنیت زندگی

۱. فکر پیشرفت، در طول تاریخ، محل بحث و مناقشه‌های جدی و پرشوری بوده است. رابرت نیزیت، در اثر خود با عنوان «تاریخ فکر پیشرفت» مرور دقیقی بر این فکرها دارد. فردریک آگوست فن هایک بر این عقیده است که تاریخ، ایمان به پیشرفت را توجیه کرده است. ... از نظر هایک، تمدن همان پیشرفت است و پیشرفت همان تمدن. او می‌گوید: پیشرفت، حرکت به‌خاطر حرکت است. اما پرسشی که استتلی هافمن مطرح کرده قابل بررسی است: «آیا می‌توان برای همیشه در زمان حال اقتصادی باقی ماند و خود را با آمارهای مقایسه‌ای و تطبیقی سرگرم کرد؟» در پاسخ، ای‌جی میشان هشت سنجه یا معیار برای زندگی خوب معرفی می‌کند: «غذا، بهداشت، امنیت، مسکن، و البته خانواده، دین، سنت، و آداب. ثبات اخلاقیات هم برای انسان، حیاتی است؛ همان‌طور که دوستی، عشق، همکاری دوجانبه، و غیره اهمیت دارد». او خوش‌بینی چندانی ندارد. در اثر رشد اقتصادی، که در قرون ۱۹ و ۲۰ مورد استقبال قرار گرفت، برخی از استانداردها پایین آمده است. تیلار دوشاردن نگاه دیگری به موضوع دارد: «اگر بخواهیم پاسخ قاطعی برای پرسش پیشرفت جهان بیابیم، باید موضع نامطلوبی اتخاذ کنیم، یعنی با ترسیم جهانی که ظرفیت‌های تکاملی آن به روح انسانی وابسته و محدود است. این مسئله که آیا هنوز جهان در حال توسعه است، مساوی با این مسئله است که آیا روح انسانی در حال تکامل است یا نه؟ اگر بر مبنای آموخته‌های تاریخی درباره دیگر گروه‌های زنده قضاوت کنیم، انسان میلیون‌ها سال رشد و تکامل و توسعه داشته است. شاید بدبختی‌هایی (مانند فجایع طبیعی و بیماری) پدید آید و فرآیند رشد تکاملی را به پایان برساند؛ اما این واقعیت هم وجود دارد که در طول ۳۰۰ میلیون سال گذشته، زندگی در امر محال نفوذ کرده و ادامه یافته است. آیا این واقعیت به معنای آن نیست که باز هم می‌توان در نیروهای «کور» طبیعت نفوذ یافت؟» این بحث‌ها همچنان ادامه دارد.

باشد، همچون توسعه انسانی در وسیع‌ترین تعریف ممکن؛ «پیشرفت» می‌تواند ظرفیت‌های روزافزون برای قراردادن انسان در بستر زمان و مکان باشد؛ به عبارتی دیگر، آگاهی یافتن از جایگاه و مسئولیت مردم در ارتباط با جهان.

۹. برای توجه به چندراهی‌های مقابل...

امروزه تشخیص الگوهای تغییر، به‌ویژه در حوزه تجارت و سیاست و همچنین در زندگی خانوادگی و جمعی، یکی از مهم‌ترین راه‌ها و روش‌های شکل‌گیری قدرت واقعی است. این تغییرات ابتدا در قالب تفاوت‌های کوچک نمود می‌یابند و به تدریج به آثار مهم و شگرفی می‌انجامند^۱.

اگر بپذیریم که فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات و از جمله اینترنت عامل تغییر است، در آن صورت تنها مشخصه الگوی تغییر، وجود اطلاعات، به‌خوبی مدیریت شده است. چنین شناختی، زیربنای بسیاری از تفکرات جهان امروز را مستحکم می‌کند. بر این اساس، «پیشرفت» را می‌توان به حل و رفع تنش‌های موجود میان فناوری و سازمان، در رویه‌های مدیریت عمومی (همچون دولت الکترونیکی) و تجارت (همچون تجارت الکترونیکی) تعریف کرد. به این معنا، تضمین سهم عمده‌ای از بازارهای جدید برای کالاها و خدمات مبتنی بر فناوری‌های اطلاعات و ارتباطات یا مرتبط با آن را می‌توان «پیشرفت» نامید. تنش گسترده‌تر و بنیادی‌تر میان فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات و جامعه، فقط به‌عنوان مدیریت اطلاعات مطرح می‌شود.

از سوی دیگر، اگر بپذیریم که تنها و یگانه عمل تغییر، ایجاد همین ظرفیت جدید برای تولید دانش به‌صورت انبوه است، الگوی تغییر نسبت و رابطه

۱. «آیا بال یک پروانه در برزیل علت اصلی گردبادهای تگزاس نیست؟» این پرسش مشهوری است که سه دهه پیش توسط ادوارد لورنز مطرح شد و از سر میز شام خانواده‌ها تا مراکز فکری بزرگ در حال تکرار است.

مستقیم یا غیرمستقیمی با وضعیت عوامل مؤثر در تولید انبوه دانش خواهد داشت. در چنین شرایطی، «پیشرفت» به معنای تغییر موضع نهادی بوده و امکان درگیر ساختن جامعه با این عوامل و به بار نشستن همه استعداد های جامعه را در پی دارد.^۱

۱۰. برای آگاهی کامل از مسائل جاری...

یکی از پیچیده ترین وظایف و کارهایی که در برابر جامعه قرار می گیرد، تغییر در چارچوب های سازمانی و نهادی است. انتخاب از میان گزینه های گوناگون همیشه دشوار است. این تغییرات، به صورتی ذاتی و ماهیتی، وضعیت موجود را به چالش می کشد. اما اگر برای تسهیل گذار به جامعه دانایی به تغییر در چارچوب های نهادی نیاز باشد، حتی همان بی فعالیتی های شایع در پایان قرن بیستم، تبدیل به جریان سرنوشت سازی در تاریخ می شود که طی آن خلاقیت بشر نیروهایی را رها می کند که سازمان های اجتماعی قادر به مهار و مدیریت آن نیستند.

چنین چیزی می تواند رخ نهد و درست به همین خاطر است که بحث سیاسی آزاد و آگاهانه ای پیرامون جامعه دانایی ضرورت دارد. به یک معنا، در چند حوزه فکری و کاری این بحث آغاز شده است. دغدغه های پیچیده بسیاری وجود دارد.^۲ احساسات برانگیخته بسیاری وجود دارد.^۱ راه های شناخته بسیار

۱. پژوهشگر، نمونه ای از امور آینده را (با تأکید بر کاربرد اقتصادی از دانش) عرضه می دارد. «مسئله اصلی اقتصادی در جامعه، در آینده ای نزدیک عبارت خواهد بود از: چگونه می توان نوآوری یا فکرهای بدیع را برانگیخت. نیاز به تغییری بنیادین در رویکردهای به دانش، مشارکت، آموزش، و ارزش اجتماعی هنرها و دیدگاه های فکری هست؟» مراجعه کنید به:

Shalini Venturelli in "Inventing E-Regulation in US, EU and East Asia: Conflicting Social Visions of The Internet and The Information Society", a paper (unpublished) submitted to the UN Ad Hoc Group of Experts Meeting on "Knowledge Systems and Development" (New York, September 2003).

۲. با آن که ساش (Sachs) در اظهارهای خود مسئله را به نوآوری های فنی محدود می کند، با این

هست. برای مثال، در «اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد» که در سپتامبر سال ۲۰۰۰ میلادی به تصویب رسید، ملل جهان نقشه راه انتخابی خود را برای دستیابی به تغییرات مطلوب جهانی ترسیم کردند (قطعه ۲ را ببینید). این اعلامیه، به ویژه در مورد احکام مربوط به حاکمیت و ارزش‌ها، طرح‌های گسترده‌ای دارد.

حال بیان مصمم و قانع‌کننده‌ای دارد: «با پایان جنگ سرد، مرزبندی ناپیدای دیگری پدید آمد که بر اساس فناوری بود. بخش کوچکی از جهان، که شامل پانزده درصد از جمعیت آن می‌شد، نوآوری‌های فنی بقیه جهان را انجام می‌دهد. بخش دیگر، که حدود نیمی از جمعیت جهان را در بر می‌گرفت، توان استفاده از این فناوری‌ها در تولید و مصرف را داشتند. بخش باقی‌مانده، که حدود یک سوم از جمعیت جهان را شامل می‌شد، ارتباطی با فناوری نداشتند؛ نه در وطن نوآوری می‌کردند و نه توان استفاده از فناوری‌های بیگانه را داشتند؛ کشورهایی که فناوری‌های مدرن جهان را اتخاذ نمی‌کنند، توان حفظ استانداردهای زندگی و ارتقای آنها را هم ندارند. فقط به صورتی یک‌جانبه و ابدی، به صادرات یک محصول محدود می‌مانند. افت بلندمدت تجارت در بسیاری از کالاهای اولیه، یکی از عوارض جانبی نوآوری است.» منبع:

Jeffrey Sachs, "A new map of the world", *The Economist*, 11 July 2001.

۱. در اعلامیه «جامعه مدنی برای نهمین اجلاس اکتاد» که در نشست «تجارت و توسعه سازمان ملل متحد» ارائه شده است، چنین گفته شده است:

طبق سند رسمی این نشست «جهانی‌شدن، یکی از نیروهای بالقوه مهم برای رشد و توسعه است.» البته، چنین جریان جهانی‌شدنی، آن چیزی نیست که در واقعیت مشاهده می‌کنیم. به علاوه، این نظر با تحلیل‌های ارائه شده در بخش‌های بعدی سند همخوانی دارد؛ آنجا که آثار منفی و مخرب تمرکز ثروت، در اثر اجرای برنامه‌های نولیبالیستی و جهانی‌شدن، بر شمرده می‌شود.... الگوی مبتنی بر صادرات که شرکت‌های فراملیتی آن را هدایت می‌کنند، به توسعه نمی‌انجامد و پایانی جز فقر ندارد. ... درست است که برای الگوهای اقتصادی جهانی‌شدن «جان‌شینی وجود ندارد» ... جوامع پایدار و فعال نیاز به سیاست‌های ملی و بین‌المللی خاصی دارند که برابری، مردم‌سالاری، تنوع، حقوق بشر، حقوق کار، محیط زیست، سلامت غذا، و تولید و مصرف پایدار را در اولویت قرار داده و از آنها حمایت کند.» منبع:

TD/407, UNCTAD XI, 12 June 2004, Sao Paulo.

این سند نقشه‌ای برای ساخت جهان به‌دست می‌دهد و در آن از جهانی صلح‌آمیز، پررونق، و عادل‌تر سخن رفته است. در این سند رویای یک آینده‌ای مشترک مبتنی بر انسانیت مشترک با پذیرش همه تنوع و تکثر موجود در آن، ترسیم شده است. در این سند، به‌صورتی بالقوه، بسیاری از سنگ بناهای جامعه دانایی و زیرساخت‌ها و زیستگاه‌های جامعه دانایی توصیف شده است.

قطعه ۱: قدرت و بالندگی: منافع حقیر و کوچک و منافع وسیع و محاط

«اگر بازار بالندگی می‌آورد، چرا بازارهای فراگیر فعال در اقتصادهای با درآمد کم، این بالندگی را ایجاد نمی‌کند (...)? اقتصاد بازار به دو شرط، موفقیت‌آفرین هستند: تضمین حقوق فردی و عدم وجود هر شکلی از تباهی. این دو شرط می‌تواند در مردم‌سالاری‌های تضمینی و مدافع حقوق انسانی وجود داشته باشد. منافع حقیر و کوچک همیشه قرین اقلیت‌های خرد است. مسئله آن است که این اقلیت‌ها آنقدر کوچک هستند که خسارتی که می‌توانند به‌جامعه وارد آورند، همیشه نادیده انگاشته می‌شود.

شگفت آن‌که گاه اکثریت‌های مردم‌سالار و به‌ویژه اکثریت‌های عمده، منافع بسیار فراجناحی دارند تا آن‌جا که به خاطر منافع درونی، از توزیع قدرت در میان خود پرهیز کرده و با اقلیت همان برخورداری را دارند که با اعضای گروه خود داشته‌اند. وقتی منافع فراجناحی بسیار وسیع می‌شود، خوبی با منافع همگان هم‌خوانی می‌یابد. صحیح است.

Mancur Olson, "Power and Prosperity: Outgrowing Communist and Capitalist Dictatorships", Basic Books, 2000.

قطعه ۲ (بریده‌هایی از) اعلامیه هزاره سازمان ملل متحد

بر این باوریم که مهم‌ترین چالش امروز ما تضمین فرآیند جهانی شدن به نیروی ایجابی برای همه مردم جهان است. ... چون، در حالی که جهانی شدن منافع و فرصت‌های بسیار دارد، در حال حاضر، منافع آن به‌خوبی توزیع نشده، و هزینه‌های آن هم تقسیم نشده است. ... فقط با تلاش پی‌گیر و پایدار است که می‌توانیم آینده مشترک خود را بر اساس انسانیت همگانی ترسیم کنیم و جهانی شدن را دیگرپذیر و عادلانه سازیم. این تلاش‌ها باید در سطح جهانی، دربرگیرنده سیاست‌ها و اقداماتی باشد که با نیازهای کشورهای در حال توسعه همخوانی داشته و با مشارکت مؤثر مردم تدوین و اجرا شوند. ... مردان و زنان، حق زندگی و پرورش کودکان خود را دارند و زندگی آنها باید با عزت، بدون گرسنگی، بدون ترس از خشونت، سرکوب، و بی‌عدالتی باشد. حاکمیت مردم‌سالار و مشارکتی بر اساس اراده مردم، این حقوق را به بهترین وجه تضمین می‌کند. .. هیچ فرد و هیچ ملتی را نمی‌توان از مواهب و منافع توسعه محروم کرد. ... حقوق برابر و فرصت‌های برابر زنان و مردان باید تضمین شود. ... چالش‌های جهانی را باید به‌گونه‌ای مدیریت کرد که هزینه‌ها و زحمات را به صورت عادلانه و بر اساس اصل بنیادین برابری و عدالت اجتماعی تقسیم کند. ... انسان‌ها با همه تنوعی که در عقیده، فرهنگ، و زبان دارند، باید یکدیگر را بپذیرند. از تفاوت درون و میان جوامع نباید ترسید؛ آن را نباید سرکوب کرد؛ بلکه باید آن را به‌عنوان دارایی باارزش انسانی، گرامی داشت. تصمیم داریم: ... تکمیل دوران تحصیلات کودکان در همه‌جا، و دسترسی مساوی دختران و پسران به همه سطوح آموزش را تضمین کنیم. ... تصمیم داریم برابری جنسیتی و تواناسازی زنان را به‌عنوان راه‌های مبارزه با فقر، گرسنگی، بیماری، و ایجاد توسعه پایدار ارتقاء دهیم. ... از هیچ کوششی برای ارتقای مردم‌سالاری، تقویت حاکمیت قانون، احترام به حقوق به‌رسمیت شناخته شده جهانی توسط بشر، و آزادی‌های بنیادین، از جمله حق توسعه، دریغ نخواهیم کرد. منبع:

UN Resolution 55/2, "United Nations Millennium Declaration",
adopted by the UN General Assembly on 18 September 2000